



A T I V E H N O

شناسنامه
P R O F I L E

• صاحب امتیاز:
موسسه فرهنگی هنری آتیه آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
• مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
• سردبیر: رضا جمیلی
• معاون سردبیر: میترا فردوسی
• مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
• صفحه آرایی: کتابون رحیمی
• ویرایش عکس: شبنم رضوانی
• ویرایش متن: مریم مهداد
• تحریریه: مسعودشاه حسینی، نسرين ظهیری
مجتبی کاوه، امیراحسینی، صدرا محقق
لی لی اسلامی، مسعود مشایخی، امین جلالوند
حمیدرضا عبدالوند، فاطمه علی اصغر، مهدی شادمائی
عاطفه شمس، عماد عزتی، عبدالله مقدمی
احسان رحیمزاده، مهرآذین بشیری راد، مریم طالبی و...
• با تشکر از: ابراهیم باقری
صولت فروتن
• نشانی: خیابان احمد قصر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
• تلفن تحریریه: ۸۵۰۶-۸۵۱۷۰۸۵۵
www.Atiyehnoweekly.ir
• چاپ: هنر سرزمین سبز
• آگهی و اشتراک: ۹۱-۸۵۱۷۰۸۵۵
• ناظر چاپ: علی توتونی

زیر پوست شهر
N A R R A T I V E



نسرين ظهيري

روزنامه نگار

ترک مکتب!

باد خنک آرام می گذرد از روی درخت‌ها و گل‌های کرم‌گن حیاط و پاییز همین پشت‌ها منتظر است، مورچه‌ها همچنان می‌ولند و زنبورها آخرین رمق گل‌های کوچک سایه را می‌مکنند. نوجوان‌هایی شانزده، هفده ساله دارند با کمک هم کتاب‌های پرهام را جلد می‌کنند. بحثشان هم داغ است و یک جاهایی صدایشان بالا می‌رود. امیرحسین امسال نمی‌خواهد برود مدرسه. دارد زور می‌زند تا به ارشیا و پرهام بفهماند چرا بی خیال مدرسه شده: «هر چی فکر کردم من اگه برم کف بازار و از همین الان به کارو کاسبی را شروع کنم، تا شما دیپلم بگیرید جا افتادم. تالیسانس بگیرید کلی سرمایه جور کردم برا خودم. شما هم برید شش سال وقت بذارید بعدش باید بیايید شاگردی من رو بکنید. باید بیايید وردست خودم. قبول شدن توی کنکور برای رشته خوب و پول درآر کار هر کسی نیست. کلی باید درس بخونی، آخر شیم هیچی. من کلی فکر کرده‌ام، فکر نکنید الکی و همین جوری رو هوا حرف می‌زنم. تمام جوانای فامیل و دوست و آشنا رو بررسی کردم، دیدم دیگه دانشگاه رفتن کار مارو راه نمیندازه.»

ارشیا و پرهام با نگاه خیره، امیرحسین را می‌پایند. انگار حتی از شنیدن حرف‌های خارج از قید امیرحسین ترسیده باشند. از شنیدن حرف‌های ممنوعه. ارشیا صدایش را یواش می‌کند: «پسرا! من به مامانم اگه این حرفارو بزنم تقریبا من رو می‌کشه. نمی‌ترسی از مدرسه رفتن؟»

امیرحسین می‌گوید: «کلی کار کردم رو شون. بهشون قول دادم کاررو جدی بگیرم و پیشرفت کنم.» پرهام از جایش بلند می‌شود و دفتر و کتاب و دستکش را جمع و جور می‌کند: «خب هر کاری به وقتی داره. وقت درس خوندن باید درس خوند، وقت کار کردن، کار. دیر نمیشه برا کار کردن. درس خوندن که همش برا کار پیدا کردن نیست برای اینه که آدم باسوادتری بشیم و بعداً مشکل پیدا نکنیم، براینه که آدم بهتری بشیم.» باد خنک می‌گذرد و زلف‌های پریشان و اتوکرده نوجوان‌ها را برمی‌آشوبد.

بیکارگر

این روزها بازار توجه به کارگر ایرانی حسابی داغ است. لای هر ورق روزنامه را که باز می‌کنی، انگشت روی هر شبکه اجتماعی که می‌گذاری، گوش به هسر برنامه رادیو و تلویزیونی که می‌دهی، می‌بینی دارد بکوب خبرهای مربوط به کارگران را پوشش می‌دهد. دیگر نبینم کسی معترض شود که به اندازه کافی خبرهای کار و کارگری پخش نمی‌شود! دیگر رسانه‌ها باید چکار می‌کردند که نکردند؟
سرگردن خود سوارت کنم؟
چو حلوا عزم یار هوارت کنم؟

سرعت‌گیر
NARRATIVE

۶۷



عبدالله مقدمی

روزنامه نگار

ز شب تا سحر افتخارت کنم؟
بگو دیگر آخر چکارت کنم؟
اما رساتر و خفن تر از واکنش رسانه‌ها، عکس‌العمل بعضی از مسئولان است. آن‌ها با قاطعیت در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود، گفتند: «ما قطعاً از کارگر ایرانی حمایت می‌کنیم.» وقتی کارگر ایرانی حمایت می‌کنیم، برخی رسانه‌های سیاه‌نما، نتوانستند حکمت این جمله گهریار آن‌ها را دریابند و خودشان با شنیدن «ف»، بروندن فرحزاد، این مسئول عزیز را مجبور به توضیح واضحات کردند: «یعنی کارگر جماعت

تاج سر ماست. ما با تشویق خرید کالای ایرانی از آن‌ها حمایت می‌کنیم.» آن‌ها حتی به این هم پسندیده نکردند و برای حمایت بیشتر، یک روز تمام، کت‌وشلوار اصل فرانسه را در پستوی خانه نهان کردند و لباس کار ایرانی پوشیدند. کاری که فقط هر چهار سال یک بار انجام می‌دهند، اما این بار استثناً قائل شدند و گفتند: «ما که یک عمر با اسم کارگر ایرانی داریم اعتبار کسب می‌کنیم و می‌رویم توی راهروهای ساختمان‌هایی که خوشگل است و اسپیلت دارد و

مصاحبه دارد و تحویل‌بازار دارد و بروبیا دارد، یک لباس کارگر پوشیدن و حمایت کردن چه قابل دارد؟» می‌بینید چقدر متواضع؟ تازه توجه داشته باشید که این بندگان خداناماینده قشر کارگرند، یعنی آن‌هایی که کار دارند و حقوق می‌گیرند و کارخانه‌هایشان سر جایش است، نه یک عده آدم بیکار بی‌کارخانه! چیزی دیگر تو بودی و چیزی دگر شدی شخصی دگر نه‌ایتا از هر نظر شدی بودی اگر چه مدتی از عمر کارگر حالا خودت بگیر که «بیکارگر» شدی



این قدرت را ندارد که بتواند جمعیت عظیمی به گستردگی امروز گرد هم آورد، اما مردم از همه اقشار شرکت داشتند، البته بیشتر از همه، دانش‌آموزان!«
در این میان اما یکی از کاربران به نام «سعید» که دغدغه‌های اقتصادی را دلیل برگزارد نشدن این راهپیمایی در ایران می‌داند، در این باره نوشت: «جایی که به‌خاطر افزایش قیمت مسکن، هزاران خانوار مجبور به مهاجرت به مناطق حاشیه‌ای شدن طبیعیه که تغییرات اقلیمی و تبعات بلندمدت‌تر اون که اتفاقا شامل چنین مهاجرت‌هایی میشه برای اغلب مردم اهمیت چندانی نداشته باشه.»

کاربری به نام «بشیر» نیز در واکنش به خبرهای مربوط به راهپیمایی‌های اعتراضی در خصوص تغییرات اقلیمی و مسائل محیط‌زیستی، نوشت: «نیازی نیست در راهپیمایی تغییرات اقلیمی، خود را از خسته کنید و روزی را به‌عنوان اعتراض در سراسر جهان راهاندازی کنید همین که خود به گفته‌هایی که بیان می‌کنید عمل کنید به اقلیم و محیط‌زیست کمک کردید! چیزی را که خودتان اعتقاد ندارید به دیگران قبولاندن ناممکن است.»

در ایران اما به‌رغم برگزار نشدن راهپیمایی سراسری در اعتراض به تغییرات اقلیمی، کاربران بیکار ننشسته‌اند و در تلاش‌اند با کمک ظرفیت شبکه‌های اجتماعی

جنبش «جمعه‌ها برای آینده»، این‌طور نوشت: «بزرگ‌ترین راهپیمایی اعتراضی جهان به‌گرمایش زمین، بسیاری از مردم را از شهرهای مختلف جهان، به‌خیابان‌ها کشاند. این جنبش جهانی، فراگیر و صلح‌آمیز که توسط نوجوانان رهبری می‌شود، به‌دنبال اقدام جدی و فوری در زمینه تغییرات آب‌وهوایی است.»
«سهند ایرانمهر» با انتشار ویدئویی از یک سخنرانی زیست‌محیطی در راهپیمایی‌های اخیر که‌گرتا و دوستان نوجوانش در حاشیه آن حضور دارند، در این رابطه نوشت: «گرتا تونبرگ، فعال محیط‌زیست سوندی با او‌باما اشتراک گذاشتن دغدغه‌های زیست‌محیطی خود و اعتراض به صدمات و تخریب‌های صورت گرفته، هشتگ «محیط‌زیست» را به بحث داغ شبکه‌های اجتماعی تبدیل کردند.

کاربری به نام «زهرا» با انتشار تصویری از «گرتا تونبرگ» در حالی که یک پلاکارد اعتراضی به همراه دارد و تنهایی در گوشه‌ای نشسته است، در این باره نوشت: «این عکس گرتا تونبرگ مربوط به آگوست ۲۰۱۸ است، در اعتراض به سیاست کشورها در باره تغییرات اقلیمی تک و تنها جلو پارلمان سوئد نشسته. امروز اما بیش از سه میلیون نفر در سراسر دنیا همراه او در بزرگ‌ترین تظاهرات محیط‌زیستی شرکت کردند.»
«یک کاربر دیگر در توییتر» نیز در خصوص



ساختمان نیبکه‌اره
NARRATIVE



مسعود مشایخی

جوشکار و دانش‌آموخته
جامعه‌شناسی

سیر آفاق و سیر انفس!

سروصدای بچه‌ها در فضای بیرون ساختمان پیچیده بود. عصرها که از کار ساختمان خلاص می‌شویم، همه یکجا در ساختمان جمع شده و با هم گپ می‌زنیم. بچه‌ها همه جمع بودند؛ محمد، علی، کیان، مهدی و بقیه. اما این وسط مهدی و محمد بیشتر از همیشه حرف می‌زدند و سر موضوعی بحث و مجادله داشتند. همه سرگرم بودند و کسی به حرف‌های آن‌ها توجهی نداشت. مهدی که آدم سرزبان‌داری بود زورش به محمد چربید و در مجادله موفق‌تر بود. اما محمد هم آرام و شمرده زبربار حرف‌های او نمی‌رفت. مهدی سنش کمتر از محمد است، اما آدم دنیادیده و به‌قول معروف شهرگشته است. خاطرات زیادی از جاهایی که سفر کرده، دارد و برای بچه‌ها تعریف می‌کند. با اینکه سواد زیادی ندارد، اما خوب حرف می‌زند و درک درستی از شرایط مختلف دارد. اما برخلاف او، محمد باسواد و دانشگاه‌رفته است. آرام و ساکت و کمی خجالتی است. با اینکه از نظر معلومات و دایره‌واژگان تبحر زیادی دارد، اما کمتر از این امتیاز خود استفاده می‌کند. آدمی گوشه‌گیر و کم‌حرف که با مهدی دوستی جمع اصداد درست کرده‌اند. با اینکه اخلاقتان هیچ شباهتی به یکدیگر ندارد، اما دوستان خوبی برای هم هستند. سال‌هاست که یاد ر ساختمان یا بیرون از آن با هم ارتباط دارند. آدم‌های جالبی هستند. وقتی باهمدیگر شوخی می‌کنند همه سیر خنده می‌خورند. بحث امروزشان هم جالب بود. چند ماه قبل، با هم برای انجام کاری با قطار به تهران رفته بودند. داشتند سوتی‌هایی که در این سفر از همدیگر گرفته بودند برای بقیه تعریف می‌کردند. مثل همیشه مهدی معرکه گرفته بود و با صدای بلند حرف می‌زد. محمد هم با صدای آرام و بعضی اوقات با تکان دادن سرش حرف‌های او را تکذیب می‌کرد و زیر بار نمی‌رفت. مهدی می‌گفت یعنی می‌خواهی بگویی تو نبودی در قطار گم شدی و بعد از دو ساعت پیدا شدی. همه با تعجب به محمد نگاه می‌کردند، اما محمد با آرامش همیشگی‌اش می‌گفت آن‌طور که تو می‌گویی نه، قبول ندارم. اصل مطلب این بود که بعد از سوار شدن در قطار، آن‌ها به‌خاطر یک خانواده مجبور به جابه‌جا کردن کوپه‌شان می‌شوند. محمد که از کوپه جدید بیرون می‌آید وقت برگشتن شماره آن را گم می‌کند و بعد از نیم‌ساعت معطلی، آن را پیدا می‌کند.

همین موضوع شده بود دستمایه مزاح و شوخی مهدی با او. خفایات این دو نفر به‌خوبی نشانگر این است که آن دو، یکی سیر در آفاق داشته مثل مهدی و دیگری که محمد است سیر در انفس. به‌قول ملاصدرا یکی به افق‌های دور دست رفته و در بین مردم درس‌هایی آموخته و دیگری در بین کتاب‌ها به آموختن پرداخته. اما هر دو لازم و ملزوم همدیگرند. به‌قول شاعر بزرگوار سعدی؛
بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

atiyehnoweekly.ir

هر هفته می‌توانید آتیه‌نورا آنلاین بخوانید

